

نوع مقاله: پژوهشی

صفحات ۲۷۸ - ۲۴۱

جستاری در شبهه شناسی عصمت پیامبر اسلام (ص) و نقد آن

عبدالوحید وفائی^۱

فرشته دارابی^۲

چکیده

بحث عصمت پیامبر (ص) ریشه در آیات قرآن دارد و از همان ابتدای بعثت مخالفین و معاندین در پی مخدوش کردن ساحت مقدس رسول (ص) بودند؛ به همین جهت ذیل آیات شریفه شبهاتی را مطرح می‌کردند تا بوسیله آیات قرآن کریم بحث عدم عصمت رسول را مستندسازی کنند تا در نتیجه ریشه الهی و دینی برای صحت و اثبات مسئله خویش بیابند. در کنار این مسئله برداشت ناصحیح و تفسیرهای به رأی ذیل برخی آیات سبب اختلاف و مناقشه میان علمای مسلمان در این زمینه شده است. به همین جهت پژوهش حاضر با روش کتابخانه‌ای شبهات عصمت پیامبر (ص) حول آیات قرآن کریم از منابع مختلف استخراج کرده و سپس با روش تحلیل محتوا به دسته‌بندی این شبهات به مصادیق عام و خاص پرداخته است. شبهات عام عبارتند از گناهان گذشته، آینده و طلب استغفار ایشان و در مصادیق خاص به موضوعاتی درباره دریافت و ابلاغ وحی همچون افسانه غرانیق، و حوزه عمل به وحی به اجرای احکام، مسائل خانوادگی، اخلاقی و مسائل احکام سیاسی تقسیم کرده و بر اساس آیات، روایات و نظرات مفسران و اندیشمندان به نقد و بررسی این شبهات پرداخته است.

واژگان کلیدی

قرآن کریم، پیامبر اسلام (ص)، عصمت، شبهه شناسی.

۱. استادیار گروه معارف اسلامی، واحد تهران جنوب، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران. (نویسنده مسئول)
Email: vvafaei@hotmail.com

۲. استادیار گروه معارف اسلامی، دانشگاه علوم پزشکی تهران، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.
Email: fereshteh_darabi81@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۹/۱۱ پذیرش نهایی: ۱۴۰۱/۱۲/۱۴

طرح مسأله

پیامبر(ص) جهت هدایت و سعادت بشریت برگزیده شده است تا پیام الهی را از طریق وحی دریافت و به مردم ابلاغ کند. مردم زمانی می‌توانند به حضرت اطمینان کنند که مطمئن شوند آنچه بیان می‌کند وحی و حضرت نیز عاری از هر گونه گناه، خطا، اشتباه و نسیان باشد. علاوه بر این، قول، فعل و تقریر ایشان نیز برای مخاطبان حجت شرعی محسوب می‌شود. از این بعد نیز باید معصوم باشد. از سوی دیگر مخالفان و دشمنان دین اسلام همواره تلاش کردند تا برخی شبهات را درباره عصمت حضرت مطرح کنند تا دین شریف اسلام و معجزه جاویدان قرآن را از درجه اعتبار ساقط کنند. و از این راه ضربه عظیم و جبران ناشدنی را بر پیکره دین وارد کنند. به همین جهت اثبات عصمت و دفع شبهات از جمله مسائل ضروری و مهم این وادی محسوب می‌شود.

بحث اثبات عصمت پیامبر(ص) از دیرباز مورد بحث میان اندیشمندان اهل سنت و شیعه بوده است؛ زیرا با اثبات عصمت، رهنمودهای حضرت آئینه تمام‌نمای حقیقت خواهد بود. از طرف دیگر انسان به طور کامل حقایق عالم و حتی مصالح زندگی فردی و اجتماعی خویشتن را درک نمی‌کند از این رو مراجعه به پایگاه مورد اطمینان وحی و رسالت تنها چاره‌ساز این مسیر خواهد بود. رسولی که برای امر رسالت برگزیده می‌شود تمام امور و شئون مردن را رهبری و هدایت می‌کند از امر و نهی در امور فردی و خودساز تا امور اجتماعی و منافع و مصالح جامعه تا در نهایت بررسی امور معنوی تا تضمین رسیدن به سعادت حقیقی عالم بشری. از این رو بحث در رابطه با مسئله اثبات عصمت و دفع شبهات با در نظر گرفتن آراء و نظر اندیشمندان از مهم‌ترین امور مسلمانان در هر عصر و زمانی می‌باشد. از این رو در پژوهش حاضر با جمع‌آوری موضوعی شبهات مطرح شده از سوی مخالفان و دشمنان از صدر اسلام با برداشت نادرست و تفسیر به رأی از قرآن کریم به تحلیل و بررسی این شبهات پرداخته است. مبنای تحلیل و دفع شبهات بر اساس نظریات اندیشمندان و مفسران مختلف می‌باشد.

با توجه به اینکه عصمت پیامبر(ص) در ابعاد مختلف رسالت از قبیل دریافت، ابلاغ و

عمل به وحی و از طرف دیگر در مسائل شخصی، خانوادگی حضرت رسول (ص) بحث و مناقشاتی وجود دارد. پرسش اصلی این است که آیا حضرت همچنان که در امور رسالت و شریعت به اتفاق آراء مسلمین دارای عصمت می‌باشد در حیطه‌های دیگر نیز دارای عصمت می‌باشد؟ و چرا حضرت در شئون و امور مختلف باید عصمت داشته باشد؟

مفهوم شناسی واژه عصمت

برای دستیابی به یک نگرش جامع در مسئله عصمت لازم است ابتدا به تبیین معنای لغوی و اصطلاحی آن از دیدگاه علمای اهل لغت پرداخته شود:

۱- معنای لغوی

واژه عصمت از ریشه «عصم» به معنای امساک، حفظ و نگهداری است (طریحی، ۱۳۷۵، ج ۶، ص ۱۱۶). فراهیدی ذیل این واژه در کتابش چنین آورده است: «العِصْمَةُ: أَنْ يَعْصِمَكَ اللَّهُ مِنَ الشَّرِّ» پروردگار شما شما را از بدی‌ها حفظ کند (فراهیدی، ۱۴۰۹ق، ج ۱، ص ۳۱۳). در کتاب لسان العرب در ذیل این واژه چنین آمده است: عصمت در کلام عرب به معنای منع کردن و نگه داشتن (ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۱۲، ص ۴۰۳). راغب اصفهانی نیز واژه عصم را به امساک و حفظ کردن معنا کرده است (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ص ۵۶۹). بنابراین لفظ عصمت به معنی نگهداشتن، بازداشتن از ناپسندی‌ها و ناشایستگی‌ها، حفظ نمودن کسی از شر و گناه و امساک نفس به کار برده شده است.

۲- معنای اصطلاحی

اندیشمندان مسلمان در معنای اصطلاحی عصمت دیدگاه‌های مختلفی را مطرح کرده‌اند. در این قسمت بطور خلاصه به برخی از این نظریات اشاره می‌شود:

عصمت لطف پنهانی است از جانب خدا شامل حال فرد می‌شود و با وجود آن هرگز خطا نمی‌کند؛ بلکه میل به آن هم هرچند که قدرت بر انجام معصیت و ترک واجب دارد (شهید ثانی، ۱۴۲۲ق، ج ۱۰ ص ۳۷؛ فاضل مقداد، ۱۴۰۵ق، ص ۳۰۱).

اما علامه طباطبائی عصمت را نوعی از علم می‌داند که از اقسام علوم کسبی و حصولی نمی‌باشد؛ بلکه القاء و الهامی است که از جانب پروردگار متعال بر قلوب انسانهای وارسته می‌شود و از هر گونه خطا و اشتباه منزّه است و باعث مصونیت دارنده خود از

هر گونه لغزش و خطا میشود (طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۵، ص ۸۲؛ ج ۲، ص ۱۳۴).

آیت الله جوادی آملی معتقد است: «عصمت»، ملکه نفسانی قدرتمندی است که همواره در وجود انسان معصوم، حضور و ظهور دارد و هیچ نیرویی چون غضب و شهوت و... موجب زوال آن نمی‌شود. البته عصمت مانند عدالت نیست و دست کم در چند امر باهم جدایی دارند:

یک. در مراتب وجود؛ رتبه وجودی عدالت، ضعیف‌تر از عصمت است. افراد عادل، گاهی (هر چند به صعوبت) گناه می‌کنند و به دام شیطان می‌افتند گرچه غیر عادل به سهولت گناه می‌کند لیکن عصمت، ملکه وجودی برتری است که هرگز مقهور سر پنجه شهوت و غضب نمی‌شود و شیطان به قرقگاه او نزدیک نمی‌شود.

دو. سهو و نسیان و غفلت، با عدالت تراحم ندارد. از این رو، انسان عادل گاهی از روی اشتباه یا غفلت، مال کسی را تصرف می‌کند؛ اما امور یاد شده با ملکه عصمت منافات دارد و معصوم، هیچ‌گاه دچار سهو و نسیان و غفلت نمی‌شود.

سه. عدالت، از نوع ملکه‌های عملی است، نه علمی. اصولاً عدالت، در ملکه‌های علمی راه ندارد و شخص عادل، همه چیز را نمی‌داند و در دانسته‌هایش اشتباه رخ می‌نماید؛ مثلاً دو مرجع تقلید عادل، ممکن است که در مسأله‌ای دو فتوای مخالف یک‌دیگر صادر کنند و ما می‌دانیم قطعاً یکی از دو فتوا اشتباه است؛ لیکن این اشتباه، زیانی به عدالتشان وارد نمی‌کند (جوادی آملی، ۱۳۹۶، صص ۱۹۸-۱۹۷).

بنابراین عصمت چه بصورت ملکه، لطف و یا علم باشد؛ حقیقت آن بینش و آگاهی کامل از زشتی‌ها و زیبایی‌هاست که اثر و نتیجه آن مصونیت از هر نوع لغزش و خطا می‌باشد. البته این موهبتی الهی است که با استقامت در دین، فطرت و عقل نصیب آدمی می‌گردد.

پیشینه پژوهش

مسئله عصمت از باورهای اساسی مهم و مورد قبول اکثریت مسلمانان می‌باشد. این مسئله پیشینه‌ای به درازای تاریخ اسلام دارد، کتب که با اسم تنزیه الانبیاء، و عصمت الانبیاء در این زمینه از علمای شیعه و اهل سنت در پی اثبات عصمت رسول (ص) نگاشته شده‌اند

و در قرن معاصر نیز پژوهش‌های مستقل در این زمینه انجام شده است که در این قسمت به برخی از آنها اشاره می‌شود:

الف: کتاب‌ها: «عصمت پیامبر گرامی» از آیت الله جعفر سبحانی، «عصمه الانبیاء و الائمه علیهم السلام» اثر آیت الله صافی گلپایگانی؛ «عصمت برگزیدگان در عقل و قرآن» اثر محمد اسدی گرمارودی و.. این کتب مستقلاً به عصمت پرداخته‌اند و شهید مطهری و آیت الله جوادی آملی در بخشی از کتاب‌های خود با عنوان وحی و نبوت به مسئله عصمت پرداخته‌اند.

ب: پایان نامه و رساله‌ها: نقد شبهات پیرامون عصمت انبیاء در قرآن، ملاح مدد علی، در مرکز جهانی علوم اسلامی سال ۱۳۸۴؛ «عصمت پیامبر اکرم(ص) در قرآن و پاسخ به شبهات آن» از عبدالحسین شورجه سال ۱۳۹۰ در دانشگاه علوم و معارف قرآن کریم؛ «نقد و بررسی شبهات معاصرین بر عصمت پیامبر اکرم و ائمه» از بشیر احمد استوری در جامعه المصطفی العالمیه در سال ۱۳۹۸ و «بررسی شبهات شخصیت خانوادگی پیامبر اسلام(ص)» از آقای عبدالحامد سروری در جامعه المصطفی العالمیه در سال ۱۴۰۱ نگاشته شده‌اند

ج: مقالات: «تبیین آیات عتاب به آموزه‌های عصمت پیامبر(ص) از دیدگاه ملاصدرا» از رضا نیرومند و الهام محمد زاده در فصلنامه اندیشه دینی دانشگاه شیراز دوره ۱۳، شماره ۱، بهار ۱۳۹۲؛ «گستره عصمت از منظر علامه طباطبائی» از محمد سبحانی نیا» در نشریه قیسات سال ۱۹ زمستان ۱۳۹۳؛ «سهو النبوی در بوته نقد» از جعفر انواری، نشریه معرفت سال ۲۴ شماره ۲۱۶ آذر ۱۳۹۴ «عصمت پیامبر اکرم(ص) در امور دنیوی از دیدگاه فرقین» از جعفر انواری و محمد حسین فاریاب در نشریه معرفت کلامی سال هفتم شماره اول، بهار و تابستان ۱۳۹۵ و.. منشر شده‌اند

نوآوری و دستاوردی که پژوهش حاضر نسبت به تحقیقات انجام شده دارد از جهت دسته‌بندی شبهات و دامنه آنها می‌باشد. یک دسته از شبهات بصورت مصادیق عام که نعوذ بالله تصویری خطا کار، گنهکار و فراموش کار از رسول(ص) بدون اینکه نوع گناه ایشان را ذکر کنند و دسته دیگر شبهات با مصادیق خاص است که در حوزه‌های مختلف سعی

کردند با استناد به آیات شریفه عصمت رسول(ص) را خدشه دار کنند که در این پژوهش با توجه به آیات، روایات اهل بیت(ع)؛ نظر مفسران و اندیشمندان این شبهات را نقد و پاسخ داده می‌شود.

شبهات عصمت پیامبر(ص)

شبهاتی که با برداشت نادرست و غلط از آیات، برخی از اندیشمندان و مفسران ذیل آیات شریفه قرآن کریم مطرح کردند در یک دسته بندی بصورت کلی به شبهات با مصادیق عام و خاص قابل تقسیم است. در این قسمت به شرح و تفسیر این شبهات این چنین پرداخته شده است:

۱. مصادیق عام

الف: گناهان قبل و بعد از نبوت

إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا لِيُغْفَرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ وَيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَ يَهْدِيكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا (فتح/۲-۱) «ما برای تو پیروزی آشکاری فراهم ساختیم! تا خداوند گناهان گذشته و آینده‌ای را که به تو نسبت می‌دادند ببخشد (و حقانیت تو را ثابت نموده) و نعمتش را بر تو تمام کند و به راه راست هدایت فرماید»

در ذیل این آیه شبهه ای که مطرح کردند به این صورت است که رسول خدا(ص) قبل از نزول این آیه و بعد از نزول آن دارای گناهانی بوده و خداوند تمامی گناهان پیامبر(ص) را بخشیده است.

فخر رازی در ذیل آیه شریفه آورده است: این آیه صراحت در مغفرت دارد و مغفرت جائی صدق می‌کند که گناهی یا خطایی از شخص مغفورله سر زده باشد(فخر رازی، ۱۴۰۹، ص ۱۰۹).

علامه طباطبائی در تفسیر آیه شریفه این چنین آورده‌اند: مراد از "مغفرت" معنای معروفش که عبارت است از ترک عذاب در مقابل مخالفت نامبرده نیست، چون کلمه "ذنب" در لغت آن طور که از موارد استعمال آن استفاده می‌شود عبارت است از عملی که آثار و تبعات بدی دارد، حال هر چه باشد. قیام رسول خدا به دعوت مردم، و نهضت علیه کفر و وثنیت، از قبل از هجرت و ادامه‌اش تا بعد از آن، و جنگهایی که بعد از هجرت با

کفار مشرک به راه انداخت، عملی بود دارای آثار شوم، و مصداقی بود برای کلمه " ذنب " و خلاصه عملی بود حادثه آفرین و مساله ساز، و معلوم است که کفار قریش ما دام که شوکت و نیروی خود را محفوظ داشتند هرگز او را مشمول مغفرت خود قرار نمی دادند، یعنی از ایجاد دردسر برای آن جناب کوتاهی نمی کردند، و هرگز زوال ملیت و انهدام سنت و طریقه خود را، و نیز خون‌هایی که از بزرگان ایشان ریخته شده، از یاد نمی بردند، و تا از راه انتقام و محو اسم و رسم پیامبر کینه‌های درونی خود را تسکین نمی دادند، دست بردار نبودند. اما خدای سبحان با فتح مکه و یا فتح حدیبیه که آن نیز منتهی به فتح مکه شد، شوکت و نیروی قریش را از آنان گرفت، و در نتیجه گناهایی که رسول خدا (ص) در نظر مشرکین داشت پوشانید، و آن جناب را از شر قریش ایمنی داد (طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۱۸، صص ۳۸۹-۳۸۷).

پس لغت ذنب است، ذنبی است که در نظر کفار وی را در برابر آن مستحق عقوبت می ساخت، هم چنان که موسی (ع) در جریان کشتن آن جوان قبطی خود را گناه کار قبطیان معرفی نموده می گوید: « وَ لَهُمْ عَلَيَّ ذَنْبٌ فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ » این معنای گناهان گذشته رسول خدا (ص) است گناهایی که قبل از هجرت کرده بود و اما گناهان آینده اش عبارت است از خون‌هایی که بعد از هجرت از مردم قریش ریخت، و مغفرت خدا نسبت به گناهان آن جناب عبارت است از پوشاندن آنها، و ابطال عقوبت‌هایی که به دنبال دارد.

صاحب مجمع البیان نیز در این باه آورده اند: این کلام جنبه تعظیم و حسن خطاب دارد و معنای آن " غفر الله لك " می باشد هم چنان که چنین خطابی در آیه " عَفَا اللَّهُ عَنْكَ لِمَ أَذِنْتَ لَهُمْ " (توبه/۴۳) آمده اشکال این وجه این است که در چنین خطابهایی معمولاً لفظ دعاء به کار می برند. مراد از ذنب در حق رسول خدا (ص) ترک اولی است، یعنی مخالفت اوامر ارشادی، نه تمرد از امتثال تکالیف مولوی، چون انبیاء با آن درجات قربی که دارند بر ترک اولی مؤاخذه می شوند، همانطور که دیگران بر معصیت‌های اصطلاحی مؤاخذه می شوند، هم چنان که معروف است که " حسنات الأبرار سیئات المقربین حسنه نیکان نسبت به مقربین گناه شمرده می شود. وجهی است که جمعی از علمای امامیه آن را پسندیده اند، و آن این است که مراد از مغفرت گناهان گذشته آن جناب، گناهان گذشته

امت او، و مراد از گناهان آینده‌اش گناهانی است که امتش بعدها مرتکب می‌شوند و با شفاعت آن جناب آمرزیده می‌شود و نسبت دادن گناهان امت به آن جناب عیبی ندارد، چون شدت اتصال آن جناب با امت این را تجویز می‌کند (طبرسی، ۱۳۶۰، ج ۹، صص ۱۱۱-۱۱۰)

پاسخی که از سید مرتضی علم الهدی (رحمة الله علیه) نقل شده که فرموده: واژه ذنب مصدر است و با توجه به لغت عرب مصدر میتواند به فاعل و مفعول خود اضافه شود که در آیه شریفه ذنب به مفعول اضافه شده و منظور از ذنب، گناهانی است که مردم در حق رسول انجام دادند و از ورود حضرت به مکه و مسجد الحرام ممانعت کردند و بنا بر این، معنای آمرزش این گناه، نسخ احکام دشمنان آن جناب یعنی مشرکین است، می‌خواهد بفرماید: خداوند به وسیله فتح مکه و داخل شدنت در آن لکه ننگی که دشمنان می‌خواستند به تو بچسبانند زایل می‌سازد (علم الهدی، ۱۳۷۷، ص ۱۶۴) البته علامه طباطبائی معتقد است و این وجه خیلی قریب الماخذ با وجهی است که ما ذکر کردیم، و عیبی هم ندارد، جز اینکه کمی با ظاهر آیه ناسازگار است.

علامه طباطبائی در جواب برخی که معتقدند علت فتح، آمرزش گناهان است^۱ این چنین آورده‌اند: این حرف نیز بسیار بی پایه است و هیچ ارزشی ندارد، چون بخشش گناه نه علت فتح است و نه جزء علت و نه حتی به نوعی با مطالبی که بر آن عطف شده ارتباط دارد تا بگوییم مساله آمرزش گناه با علل فتح مخلوط شده، پس هیچ مصححی برای اینکه به تنهایی علت معرفی شود، و نه برای اینکه با علل دیگر و ضمن آنها مخلوط شود نیست. و کوتاه سخن اینکه: این اشکال خود بهترین شاهد است بر اینکه مراد از کلمه "ذنب" در آیه شریفه، گناه به معنای معروف کلمه یعنی مخالفت تکلیف مولوی الهی نیست (طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۱۸، ص ۳۸۹).

۱. آلوسی، ۱۴۱۵ق، ج ۲۶، ص ۹۰.

ب: کفر و گمراهی قبل از نبوت

أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَىٰ وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَىٰ (الضحى/ ۸-۷) «مگر نه تو را یتیم یافت

پس پناه داد؟ و تو را سرگشته یافت پس هدایت کرد؟»

برخی از ناآگاهان به منطبق وحی و نبوت گفته اند که «ضالاً» به معنای گمراهی و کفر است. بنابراین پیامبر(ص) سابقاً در گمراهی بود، پس معصوم کامل نیست. سیدمرتضی شبهه مطرح شده را چنین نقل می کند: ذکر مطلق ضلالت می رساند که ناآگاهی و گمراهی از دین بوده و اطلاق دلالت بر قبل و بعد از نبوت دارد که نزد امامیه عدم جواز گمراهی ثابت است، چه قبل از نبوت و چه بعد از آن(علم الهدی، ۱۳۷۷، ص ۱۵۰).
مفسران در این مورد دیدگاه های گوناگون دارند و اقوالی را ذکر کرده اند. فخر رازی بیست وجه را ذکر می کند، در اینجا جوهی را که اکثر مفسران ذکر کرده اند، اشاره می شود:

۱. ضل، به معنای، «گم شدن» می آید. وقتی یک چیز با چیز دیگری مخلوط و در آن گم شود، «ضل» به کار می رود، مانند «ضل الماء فی اللبن اذا صار مغموراً»؛ مخلوط شدن آب در ماست که اصلاً آب دیده نمی شود. بنابراین معنای آیه چنین می شود: تو در کفار مکه مغمور بودی، یعنی نام و نشان و توان قوی نداشتی. پس ما تو را تقویت کردیم و حتی دین تو را ظاهر نمودیم.

۲. عرب در مورد درختی که در جایی (بیابان) تنها باشد لفظ «ضالّة» را به کار می برند. لذا معنای آیه چنین می شود: تو در شهر و بلد مانند آن درخت تنهای میوه دار بودی که با ثمره ایمان بالله و معرفت به خداوند باردار بوده باشد. پس شما درخت تنهای ثمربخش در باغ بی معرفتی و جهل بودی که خلق را به طرف تو هدایت نمودیم.

۳. «الضلال» به معنای محبت است کما فی قوله تعالی: «إِنَّكَ لَفِي ضَلَالِكَ الْقَدِيمِ» (یوسف/ ۹۵) «ای محبتک». پس معنای آیه چنین می شود: تو محب و عاشق بودی؛ تو محبت کننده بودی. لذا تو را هدایت کردیم به راهی که انتهای آن وصال محبوب بود.

۴. «و وجدک ضالاً»، یعنی ضائعاً فی قومک. بر این اساس معنای آیه چنین است: مردم معرفت تو را ندارند، اذیت می کنند و به تو راضی نیستند. ما امر تو را قوت بخشیدیم

و تو را به ولایت هدایت نمودیم (فخر رازی، ۱۴۲۰، ج ۳۲-۳۱؛ ماوردی، بی‌تا، ج ۶، ص ۲۹۴).

سیوطی فقط یک معنا را ذکر می‌کند که ابن عباس گفته است: «و وجدك ضالا فهدی»، یعنی و وجدك بین ضالین فاستنقذك من ضلالتهم. یعنی بلاد، بلاد گمراهان و جو حاکم بر منطقه گمراهی بود. ما تو را از آن جو حاکم نجات دادیم و صاحب معرفت کردیم (سیوطی، ۱۴۰۴، ج ۶، ص ۳۶۱).

صاحب تفسیر مجمع البیان نیز اقوالی را ذکر کرده است که یکی از آنها را ذکر می‌شود؛ معنای آیه این است: «وجدك مزلولا عنك في قوم» یعنی تو را در قوم گمنام یافتیم که معرفت حق تو را نداشتند و از فضل تو ناآگاه بودند. (فهداهم ألی معرفتك) ما عظمت تو را به آنها شناسانیدیم تا اینکه تو را شناختند و از عظمت تو آگاهی یافتند (طبرسی، ۱۳۶۰، ج ۲۷، صص ۱۴۵).

علامه طباطبایی می‌فرماید: مراد از «ضلال» در اینجا گمراهی نیست، بلکه مقصود عدم هدایت است و منظور از عدم هدایت، حالت خود آن جناب است یعنی می‌خواهد بفرماید که هیچ انسانی دیگر از پیش خود هدایت ندارد مگر به وسیله خداوند متعال. پس نفس شریف رسول خدا (ص) نیز با قطع نظر از عنایت و هدایت الهی ضاله بوده که البته ذات پیغمبر اکرم (ص) لمحی ای و لحظه ای از آن عنایت الهی جدا نبوده است (علامه طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۲۰، ص ۵۲۴).

پس اینکه پیامبر (ص) ضال بود، معنایش این است که پیامبر دارای سرشتی و فطرتی خداجوی بوده است و در جستجوی آن دست به کار شد و آن را نمی‌دید مگر در گرو عنایت خاص حق تعالی که شامل حال او گردد. یعنی انسان فقر محض است و بدون هدایت و عنایت خاص الهی هیچ چیز ندارد (علم الهدی، ۱۳۷۷، ص ۱۱۱). همین احتمال را مفسران اهل سنت نیز نقل کرده‌اند و مؤید روایی از اهل بیت (ع) نیز دارد. چنانچه در حدیثی از امام هشتم (ع) نقل شده است: «و وجدك ضالاً فهدی» یعنی در میان مردم ناشناخته بودی و فضل تو را نمی‌دانستند و حق تعالی مردم را به سوی تو راهنمایی کرد و آنان تو را دریافتند و ادراک کردند (سیوطی، ۱۴۰۴، ج ۶، ص ۳۶۱).

ج: گناه بصورت عام قبل از نبوت

«أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ وَوَضَعْنَا عَنكَ وِزْرَكَ الَّذِي أَنقَضَ ظَهْرَكَ» (الشرح/۳-۱).

«آیا ما سینه تو را گشاده نساختم و بار سنگین تو را از تو برداشتیم؟ همان باری که سخت بر پشت تو سنگینی می کرد.»

شبهه ای که در این آیه شده این است: گفته اند «وزر» به معنای گناه است و خداوند فرمود: ای رسول، آیا ما نبودیم که گناه تو را آمرزیدیم؟ و این دلیل بر این است که پیامبران از گناه مصون نیستند. کما اینکه مفسران روایاتی را نیز ذکر کرده اند و همین معنای ظاهری را تأیید کرده اند. در این قسمت به چند نمونه از نظریات اشاره می شود:

۱. طبری روایاتی را می آورد که از مجاهد، قتاده و عایشه نقل شده است: منظور از «و وضعنا عنک و زرک» گناهان پیامبر (ص) است؛ یعنی و غفرنا لک ما سلف من ذنوبک؛ ما گناهان گذشته ات را بخشیدیم (طبری، ۱۴۱۲ق، ج ۱۵، ص ۲۵۷؛ سیوطی، ۱۴۰۴، ج ۶، ص ۳۶۳).

۲. علاوه بر دو احتمال فوق، ماوردی دو احتمال دیگر را نیز ذکر کرده است. مقصود از «و وضعنا عنک و زرک» این است که ما قبل از نزول وحی بر تو، تو را از پلیدی ها حفظ کردیم تا از نجاست ها پاک باشی.

احتمال دوم این است که مقصود این باشد: تکلیف مالایطاق را از تو برداشتیم (که این خصوصیت به ذات پیامبر اکرم (ص) اختصاص ندارد (ماوردی، بی تا، ج ۶، ص ۲۹۶).
۳. فخر رازی می گوید:

الف. مقصود گناهان صغیره است نزد کسانی که قائل به جواز صدور صغائر از انبیاء (ع) می باشند.

ب. «وزر» بر غیر ذنب حمل می شود و مقصود، احساس سنگینی در امر رسالت و ادای حقوق و واجبات در این راه است یا حفاظت از معصیت در دوران جاهلیت، یا مقصود از «وزر» هبیتی است که در اولین ملاقات با جبرئیل بر پیامبر اکرم (ص) وارد شده بود (فخر رازی، ۱۴۲۰ق، ج ۳۲، ص ۲۰۷).

پاسخ: «وزر» در لغت به معنای «بار سنگین» و طاقت فرسا استعمال دارد و اصلاً به

معنای گناه نیست. (فخر رازی، ۱۴۰۹، ص ۱۰۷). گناه را نیز از این جهت «وزر» می‌گویند که سنگینی ویژه‌ای را بر دوش گنهکار ایجاد می‌کند و آن احساس شرم و دلمردگی و عذاب رستاخیز است؛ مانند آیاتی از قرآن که در آنها «وزر» به معنای بار سنگین آمده است: «وَ لَكِنَّا حَمَلْنَا أَوْزَارًا مِنْ زِينَةِ الْقَوْمِ»؛ (طه/۸۷). قوم موسی (ع) می‌گویند: اسباب تجمل و زینت (جواهر و طلا) که از فرعونیان به دست آورده بودیم، بسیار بر دوش ما سنگین بود و آنها را در آتش افکندیم، یا مانند «وَ لَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى» (الانعام/۱۶۴). «هیچ کس بار دیگری را به دوش نمی‌گیرد».

اکنون این سؤال مطرح است این کدام بار بود که خداوند از پشت پیامبرش برداشت؟ در پاسخ عده کثیری از مفسرین این چنین آورده‌اند: منظور همان مشکلات رسالت و نبوت، و دعوت به سوی توحید و یکتاپرستی، و برچیدن آثار فساد از آن محیط بسیار آلوده بوده است، نه تنها پیغمبر اسلام (ص) که همه پیغمبران در آغاز دعوت با چنین مشکلات عظیمی روبرو بودند، و تنها با امدادهای الهی بر آنها پیروز می‌شدند، منتها شرائط محیط و زمان پیغمبر اسلام (ص) از جهاتی سخت‌تر و سنگین‌تر بود. آن حضرت به کمک پروردگار از عهده این مسئولیت طاقت فرسا برآمد. این «وزر»ی بود که بر دوش پیامبر (ص) سنگینی می‌کرد. آیه اصلاً هیچ ربطی به گناه ندارد (طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۲۷، ص ۱۲۴؛ فخر رازی ۱۴۰۹ق، ص ۱۱۰؛ طوسی، بی‌تا، ج ۱۰، ص ۳۷۲، مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۲۷، ص ۱۲۴)

د: گناهان گذشته

عَفَا اللَّهُ عَنْكَ لِمَ أَذْنَتْ لَهُمْ حَتَّىٰ يَتَّبِعِنَا لَكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ تَعْلَمَ الْكَافِرِينَ (التوبه/۴۳) «خداوند تو را بخشید؛ چرا پیش از آنکه راستگویان و دروغگویان را بشناسی، به آنها اجازه دادی؟! (خوب بود صبر می‌کردی، تا هر دو گروه خود را نشان دهند!»)

برخی از اندیشمندان همچون سید مرتضی و فخر رازی^۱ ذیل آیه شریفه شبهه مطرح کردند از عبارت «عفا الله عنک» این تصور می‌رود که رسول (ص) مرتکب گناهی شده

۱. فخر رازی، ۱۴۰۹ق، ص ۱۰۶.

بودند و مورد بخشش خداوند قرار گرفتند. به عبارتی عفو در جای مطرح میشود که فرد مرتکب گناهی میشود از طرف دیگر جمله «لم اذنت لهم» هم لسان توییخ و عقاب دارد و خود منشأ توهم عدم عصمت شده؛ پس رسول(ص) گناهی انجام داده که مورد عقاب خداوند قرار گرفته است. البته سید مرتضی و فخر رازی در ادامه معتقد هستند پیامبر(ص) مرتکب ترک اولی شده است(علم الهدی، ۱۳۷۷، ص ۱۶۰)

چنانچه در تفسیر الکشاف آمده است:

عَفَا اللَّهُ عَنْكَ کنایه از جرم و جنایت است چون عفو به دنبال جرم و جنایت می آید. و معنا این می شود که تو خطا کردی و خطا کردن شما فعل قبیحی بود که انجام دادی(زمخشری، ۱۴۰۷ق، ج ۲، ص ۲۷۴)

جمله اولی یعنی: "عَفَا اللَّهُ عَنْكَ" دعا به جان پیغمبر است، نظیر نفرین به کشته شدن که در چند جای قرآن آمده، مانند: "قَتَلَ الْإِنْسَانَ مَا أُكْفَرَهُ" «کشته باد انسان چقدر کفر پیشه است.»(عبس/۱۷)

عتاب در آیه: "عَفَا اللَّهُ عَنْكَ لِمَ أَذِنْتَ لَهُمْ" عتاب جدی نیست؛ بلکه مفید غرض دیگری است. در این جمله نیز مقصود این نیست که تقصیری به گردن رسول خدا(ص) بیندازد و آن گاه بگوید خدا از تقصیرت گذشت، حاشا از آن جناب که سوء تدبیری در احیاء امر خدا از او سرزند و بدین جهت مرتکب گناهی شود. بلکه منظور از آن، همان افاده ظهور و وضوح دروغ منافقین است و بس. و اینکه فرمود "چرا به ایشان اجازه دادی" معنایش این است که اگر اجازه نمی دادی بهتر و زودتر رسوا می شدند، و ایشان بخاطر سوء سریره و فساد نیت، مستحق این معنا بودند، نه اینکه بخواهد بفرماید "اجازه ندادن به مصلحت دین نزدیک تر و اصولاً دارای مصلحت بیشتری بود"(طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۹، ص ۳۸۳).

علامه در ادامه در نقد کسانی که در تفسیر آیه دچار خطا شدند این چنین آورده است:

بعضی از مفسرین مخصوصاً زمخشری نسبت به عفو الهی از رسول گرامی اش سوء تعبیر کرده اند، و حال آنکه جا داشت از خدای تعالی که نسبت به رسول گرامی اش منتها

درجه لطف و احترام را بکار برده و قبل از صدور گناهی از آن جناب تعبیر به عفو فرموده، ادب آموخته و اینگونه تعبیرات زشت را در باره‌اش بکار نمی‌بردند. و بعضی دیگر - مانند فخر رازی - از آن طرف افتاده، و افراط و مبالغه کرده و در این مقام برآمده‌اند که اثبات کنند کلمه "عفو" دلالت بر صدور گناه ندارد، و این آیه بیش از این را نمی‌رساند که اذن دادن آن حضرت خلاف اولی بود، و اگر نمی‌داد بهتر بود.

و این خود جمودی است که نسبت به اصطلاحات جدید، و آنهم در یک عرف خاص پیدا شده، و می‌خواهند از معنای جدید ذنب که همان معصیت است دست برندارند، آن وقت برای اینکه کلمه "عفو" در آیه مورد بحث دلالت بر ذنب (معصیت) نکند این توجیه را به میان آورند، غافل از اینکه خود قرآن نسبت صدور ذنب به آن جناب داده، و فرموده: "لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ" اینها که می‌خواهند از اصطلاح خود دست برندارند این آیه را چگونه معنا می‌کنند.

و این اشتباه از همین جا ناشی شده که خیال کرده‌اند ذنب به معنای معصیت و نافرمانی است، و حال آنکه چنین نیست، بلکه ذنب عبارتست از هر عملی که بدنبالش ضرر و یا فوت نفع و مصلحتی بوده باشد، و اصل کلمه از "ذنب" گرفته شده که به معنای دم و دنباله حیوان است، و این کلمه مرادف با کلمه "معصیت" نیست تا هر جا بکار برده شود معنای نافرمانی را بدهد، بلکه معنای آن اعم است، و اذنی که خدای تعالی از آن عفو فرموده باعث فوت مصلحتی شده که خدا در آیه شریفه آن را بیان کرده و آن تشخیص و جدا شدن مردم با ایمان از مردم دروغگو است (همان، ص ۳۸۴).

ذ: استغفار

از شبهات دیگر که برخی از بیخردان در جهت مخدوش کردن عصمت پیامبر (ص) می‌کنند مسئله استغفار پیامبر (ص) و به دنبال ایشان اهل بیت (ع) است. در این قسمت از مقاله برخی از آیات و روایات در این زمینه مطرح می‌شود:

آیه شریفه: «فَاعْلَمُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ اسْتَغْفِرُ لِدُنْبِكَ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ مُتَقَلِّبُكُمْ وَ مُتَوَكِّمٌ» (محمد/ ۱۹)

یا آیه دیگر: «فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَ اسْتَغْفِرْ لِدُنْبِكَ وَ سَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ بِالْعَشِيِّ وَ

الْإِنكَارِ» (غافر/۵۵) «پس ای پیامبر! صبر و شکیبایی پیشه کن که وعده خدا حق است، و برای گناهت استغفار کن، و هر صبح و شام تسبیح و حمد پروردگارت را بجا آور!»
و در روایات نیز نقل شده رسول(ص) و امامان(ع) استغفار زیاد میگفتند به عنوان مثال: «وَ إِنَّهُ لَيَغَانُ عَلَى قَلْبِي فَأَسْتَغْفِرُ اللَّهَ فِي الْيَوْمِ سَبْعِينَ مَرَّةً» (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۲۵، ص ۲۰۴).

شبهه ای که در مورد این گونه آیات و روایات مطرح می شود، این است: وقتی نبی(ع) از هر نوع گناه معصوم هستند، پس حکم استغفار برای چه آمده است؟ ایشان چرا باید استغفار کنند؟

در این رابطه برخی از نویسندگان این دسته آیات و روایات را دلیل گناهان پیامبر(ص) و اهل بیت(ع) گرفتند که بواسطه گناهانشان نیازمند آمرزش و استغفار بودند. حتی برخی از معاصرین معتقدند این استغفارها ادا و اطوار و نمایش برای دیگران نبود، بلکه واقعاً احساس گناه می کردند... گناه در طرح خلقت آدمی مندرج است و زندگی انسان در این دنیا، هرگز بدون گناه قابل تصور نیست(فراستخواه، ۱۳۷۷، صص ۴۸۹-۴۸۸).
در پاسخ به این قسم از شبهات به چند بعد باید توجه داشت که در این قسمت بصورت مختصر به آنها اشاره می شود:

کلام خدای متعال از باب «ایاک أعنی واسمعی یا جاره» است، یعنی دستوری عمومی برای تمام مسلمانان محسوب می شود. مسلمانان باید از گناه خود استغفار کنند. از این قبیل احکام در قرآن فراوان وجود دارد که خطاب ظاهری به پیغمبر اکرم(ص) است، ولی مقصود حکم مسلمانان هستند؛ مانند(الاسراء/۷۳) و احسان به والدین از این قبیل احکام است. همان طور که مستحضرید پدر حضرت محمد(ص) قبل از به دنیا آمدن ایشان و مادر گرانقدرشان نیز در کودکی حضرت از دنیا رفته بودند. پس اصلاً موضوع به سالخوردگی و پیری رسیدن آنها نرسیده است. ولی خطاب مستقیماً به پیامبر(ص) (ص) می باشد. پس این چنین میتوان نتیجه گرفت که مراد بیان یک حکم عمومی برای همه مسلمانان است.

همچنین آیاتی هست که در آنها خطاب ظاهری به خود پیغمبر اکرم(ص) است ولیکن

تصور آن هم نمی‌شود که حضرت (ص) چنین عملی را انجام داده باشند؛ آیه ۳۹ سوره الاسراء که آمده هرگز با خدای یکتا کسی را به خدایی نپرست، و گرنه ملامت زده و مردود به دوزخ در خواهی افتاد. همه بر عدم شرک پیامبر(ص) اتفاق دارند که یک لحظه هم در عمر شریف خود شرک نورزیدند. ولی آیه حکم می‌کند که کسی را شریک خداوند قرار نده. این نوع آیات برای تربیت مسلمانان و مقصود از آنها بیان حکم عموم است، ولی مخاطب پیامبر(ص) می‌باشد. اما جواب ظریف تری که مفسران به آن اشاره کرده‌اند این است: باید در معنا کردن گناه دقت کرد.

الف: گاهی ذنب به معنای تخلف از قانون الزامی الهی به کار می‌رود که ممکن است مجازاتی در دنیا و یا حتماً در آخرت داشته باشد، که این نوع را می‌توان ذنب قانونی یا وضعی نامید، یعنی یک قانونی وضع شده و مخالفتش حرام است.

ب: ولی گاهی «گناه» از نظر معنوی در نظر گرفته می‌شود که این خود به دو مرحله تقسیم می‌شود:

۱: اینکه انسان عملی را مرتکب شود که با مکارم اخلاق منافات داشته باشد، هر چند که از نظر شرعی حرام نباشد. این را گناه اخلاقی تعبیر می‌کنند که آثار وضعی نامطلوبی در روح انسان باقی می‌گذارد و لو عقاب اخروی نداشته باشد.

۲: بالاتر از این دو گناهی است در نظر صلحاً که تخلف از قانون نیست، موجب رذیلت اخلاقی هم نمی‌شود، ولی در مقام عشق و محبت، گناه محسوب می‌شود. اقتضای محبت این است که محب نسبت به محبوب، کمال انقیاد را داشته باشد و تمام توجهش به محبوب باشد و در هیچ حالی از او غفلت نکند. یعنی هر چه معرفت و شناخت پروردگار عمیق‌تر شود، احساس عبودیت بیشتر می‌شود و بشر خود را فقیر محض می‌داند و نعمتهایی را که خداوند به او ارزانی داشته شکر می‌گوید. ولی در همین انجام وظیفه خود را مقصر می‌داند و به اعلام مراتب بندگی خویش و اظهار عجز می‌پردازد. ولی بهر حال زندگی دنیا لوازمی دارد که حتی ممکن است شرعاً واجب باشند. آنان همان مقدار از اوقاتی را که صرف زندگی معمولی و رفع نیاز ضروری خویش می‌نمایند، مخالف مقام محبت و عشق می‌دانند و گناه محسوب می‌کنند و به استغفار از آن می‌پردازند. قرآن در مورد حضرت

مریم(ع) می فرماید: (آل عمران/۱۰۱). هر وقت که زکریا(ع) به عبادتگاه مریم می آمد، نزد او سفره‌ای را می یافت. «قبل از تولد حضرت مسیح(ع) برای حضرت مریم میوه‌هایی از طرف پروردگار متعال می رسید، چون هم و غم او فقط پروردگار و عبادت و شوق ملاقات با او بود. اما وقتی حضرت عیسی(ع) متولد شد، مقداری از توجه حضرت را به خود معطوف کرد. گرچه رسیدگی به حضرت مسیح(ع) خود از بزرگ‌ترین عبادات محسوب می شد، اما محبت یگانه تقسیم شده بود. لذا حال حضرت طبق سوره مریم آیه ۲۵ مریم فرق کرد و ارشاد شد(معرفت، ۱۳۸۵، ص ۱۸۲).

لذا نسبت ذنب به انبیاء و استغفار آنها بر حسب مقام آنهاست که آنها پیش خود احساس گناه می کنند و الا نه مرتکب معصیت الهی شده اند، نه ردیلت اخلاقی از آنها سرزده است، نه عملی انجام داده اند که با عصمت منافات داشته باشد. جملاتی هم که در ادعیه معصومان(ع) دیده می شود با همین دو جواب توجیه می شود.

علامه طباطبایی در تفسیر آیه ۱۰۶ سوره نساء می فرماید:

این آیه در مقام دفع است، یعنی از خدا می خواهد امکان لغزش و میل به هوای نفس را که در فطرت انسان نهفته است از بین ببرد... عصمت آن مرتبه از علم است که مغلوب قوای دیگر نمی شود و اصلاً شخص دارای مقام عصمت میل به هوی و هوس پیدا نمی کند. این آیه دلالت دارد که در مقابل آخرین کوشش و تلاش خائن در تحریک عواطف پیامبر(ص) در ترجیح دادن باطل بر حق، خداوند به فضل خود که همان قوه عصمت است پیامبر(ص) را حفظ کردند و از ناحیه دشمنان ضرری متوجه آن پیامبر(ص) نخواهد شد.

گناه همیشه و در همه جا معنای عرفی یعنی مخالفت تکالیف الهی ندارد. همچنان مغفرت نیز در همه جا به معنای آمرزش گناه و برداشتن عقاب نیست. گناه و مغفرتی که در برخی از آیات به رسول(ص) نسبت داده شده به معنایی که عرف می فهمند نیست؛ بلکه گناه و مغفرتی است که تنها ذوق عشق و محبت آنها را درک می نماید به این بیان که علاقه انسان نسبت به محبوب حقیقی هر گاه به حد شیفتگی برسد، حتی اشتغال به ضروریات زندگی از قبیل خوردن و خوابیدن را گناه می شمارد چون این کارها هر چند از ضروریات زندگی است ولی یک یک آن‌ها اشتغال اختیاری به غیر خداست و لذا مایه

شرمندگی محبّ و بنده خالص خداست. بندگی ناشی از محبت، کار بنده را به جایی می‌رساند که دیگر اراده چیزی غیر از خواسته‌های خدا را برای انسان باقی نمی‌گذارد و در چنین حالتی انسان احساس می‌کند که کوچکترین توجه به خود، گناهی عظیم و پرده‌ای است ضخیم که جز مغفرت پروردگار آن را نمی‌تواند برطرف کند و لذا بیشترین استغفار را پیامبران و اهل بیت (ع) داشته که نمونه‌های از استغفار برخی پیامبران و از جمله خاتم المرسلین در قرآن آمده است (طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۲۰، ص ۳۳۰).

۲. مصادیق خاص

دسته دیگر از شبهات که با برداشت نادرست از آیات قرآن کریم مطرح می‌شوند دارای مصادیق خاص می‌باشند که می‌توان آنها را به شبهات به دریافت و ابلاغ وحی و عمل به دستورات وحی تقسیم نمود:

۲-۱. دریافت و ابلاغ وحی (افسانه غرانیق)

«وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَنَّى أَلْقَى الشَّيْطَانُ فِي أُمْنِيَّتِهِ فَبَنَسَخُ اللَّهُ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ ثُمَّ يُحْكِمُ اللَّهُ آيَاتِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ» (الحج/۵۲) «ما پیش از تو هیچ رسولی یا نبی نفرستادیم مگر آنکه چون تمنا کرد، شیطان در آرمان او چیزی افکند و خدا آنچه را که شیطان افکنده بود، نسخ کرد، پس آیات خویش را استواری بخشید و خدا دانا و حکیم است.»

ذیل این آیه داستان مشهور به عنوان «داستان غرانیق» یا «افسانه غرانیق» آمده که سرپا کذب و خیال پردازی جعلان و از وسوسه دشمنان اسلام است. متأسفانه روایاتی نیز در همین موضوع بیان شده که برخی در کتب تفسیری خود آنها را ذکر نموده و بدون انکار آنها و تأویل آیات رد شده اند

داستان بدین صورت بیان شده است که پیامبر اکرم (ص) چون دید قریش از او اعراض و دوری کردند، این امر بر او سنگین آمد و در دل آرزو می‌کرد که ای کاش از جانب خداوند چیزی نازل می‌شد که سبب نزدیکی او با مردم می‌شد، زیرا او می‌خواست که مردم ایمان بیاورند. در پی این امر، آن حضرت روزی در یکی از محافل پرجمعیت قریش نشسته بود که آیات «سوره نجم» نازل شد. پیامبر شروع به خواندن کرد: «وَالنَّجْمِ إِذَا

هوی... افرأیتم... وعزی مناه الثالثه الأخری» که در این هنگام، شیطان بر زبانش این کلمات را جاری ساخت: تلك الغرائق العلی منها الشفاعة لترجی چون قریش این کلمات را شنیدند، غرق شادی شدند و همه سجده کردند. وقتی قریش رفتند جبرئیل نازل شد و گفت: چه کردی؟ نتیجتاً آیه فوق نازل شد تا فعل پیامبر را تأویل کند(فخر رازی، ۱۴۲۰ق، ج ۲۸، ص ۲۳۴؛ عروسی حویزی، ۱۴۱۵، ج ۵، ص ۱۴۷).

زمخشری در باره سبب نزول آیه این چنین آورده است: وقتی قریش و خویشاوندان از پیامبر(ص) روی برگرداندند و با ایشان مخالفت کرده و روی برگرداندند، آن حضرت که بر اسلام آوردن مردم امیدوار بود، آرزو داشت چیزی بر علیه آنان نازل نشود تا بیشتر از این از حضرت روی گردان نشوند، تا بتواند راهی برای میل پیدا کردن آنها به اسلام به دست آید. در همین ایام سوره «والنجم» نازل شد و این تمنا در نفس پیامبر اکرم(ص) بود. آن حضرت آیات را برای مردم می خواند و وقتی به «افرأیتم اللات و العزی...» رسید، «القی الشیطان فی أمینته، فسق لسانه علی سبیل السهو و الغلط...»(زمخشری، ۱۴۰۷ق، ج ۳، ص ۳۷).

فخر رازی می گوید: لفظ «التمنی» در لغت برای دو امر استعمال شده است: یکی تمنی القلب و دوم التلاوة؛ چنان که پروردگار فرموده است: و منهم أمیون لا یعلمون الكتاب ألا أمانی، ای ألا قراة(فخر رازی، ۱۴۲۰ق، ج ۲۸، ص ۲۳۴)

زمخشری دنبال احتمال دوم رفته و گفته است: القای شیطان در «امنیه» پیغمبر یعنی در قرائت که مدح و ثنای اله بت پرستان را انجام داد و مورد عتاب واقع شد. بنا بر رای بعضی از مفسران معنای آیه چنین می شود: هر وقت پیغمبر اموری را تمنا می کرد، شیطان در قلب آن حضرت وسوسه به باطل کرد و به آنچه برای آن حضرت(ص) سزاوار نبود دعوت نمود که خداوند این وسوسه را نسخ فرمود... این احتمال ضعیف است، چون اگر چنین بود، خداوند القای شیطان را آزمایش افراد مریض القلوب انجام نمی داد: لیجعل ما یلقى الشیطان فتنه للذین فی قلوبهم مرض(زمخشری، ۱۴۰۷ق، ج ۳، ص ۳۸) پس مراد از تمنا همان قرائت است.

فخر رازی می گوید: آنچه بر تغییر و تبدیل آیات قرآن و وحی مهر انکار می زند و

این حرف را باطل می‌سازد، آیاتی از قرآن است^۱ (فخر رازی، ج ۸۲، ص ۲۳۵). پس معلوم می‌شود پیامبر اکرم (ص) در موقع بیان وحی معصوم است و شیطان نمی‌تواند به او القا کند و حضرت را چه در گفتار و چه در کردار از مسیر منحرف سازد.

علامه طباطبایی (ره) نیز در این باره می‌فرماید: آیه بیش از دو امر را نمی‌فهماند: قرائت و تمنا. اگر مقصود قرائت و تلاوت باشد معنای آیه این می‌شود: ما قبل از تو هیچ پیامبری و رسولی را نفرستادیم مگر آنکه وقتی چیزی از آیات خدا را می‌خواند، شیطان شبهه‌هایی گمراه‌کننده به دل‌های مردم (نسبت به آن آیات) می‌افکند و ایشان را وسوسه می‌کرد که با آنها مجادله کنند و ایمان مردم را فاسد سازند. ولی خداوند متعال القائات شیطانی را نسخ می‌کند، به این نحو که پیغمبرش را موفق به رد آنها می‌کند و یا با آیات دیگر بر شبهات شیطانی خط بطلان می‌کشید. اگر مقصود از تمنا، آرزوی قلبی باشد، معنای آیه چنین می‌شود: هر وقت رسول یا پیغمبری آرزویی در رسیدن به محبوب خود می‌کرد که یا پیشرفت دین بود، یا فراهم شدن اسباب پیشرفت آن، یا ایمان آوردن مردم به آن، شیطان در آرزوی او القا می‌نمود که مردم را به دین او بدبین کند، و ستمکاران را علیه او و دین او تحریک می‌نمود تا کوشش و تلاش پیامبران را بی‌نتیجه سازد. ولی سرانجام خداوند آن تصرف‌های شیطانی را نسخ و زایل می‌کرد، آیات خودش را حاکم می‌نمود و کوشش و تلاش پیامبران را به نتیجه می‌رساند و حق را ظهور می‌بخشید (علامه طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۱۹، ص ۴۲).

۲-۲. عمل به وحی

در کنار شبهات مربوط به دریافت وحی و ابلاغ وحی شبهات متعددی در اجرای وحی نیز مطرح شده که عبارتند از:

۱. «وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ (الحاقه/ ۴۶-۴۴)؛ قُلْ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أُبَدِّلَهُ مِنْ تَلْقَاءِ نَفْسِي إِنْ أُنْتَبِئَ إِلَّا مَا يُوحَى إِلَيَّ (يونس/ ۱۵)؛ «سَنُقَرِّئُكَ فَلَا تَنسَى (الاعلى/ ۶)» وَ إِنَّكَ لَلْقَائِي الْقُرْآنَ مِنْ لَدُنِّ حَكِيمٍ عَلِيمٍ (النمل/ ۶)؛ «مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَى وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَى» (النجم/ ۳-۱)

۲-۱. عمل به احکام

«وَ إِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ وَ إِمَّا يُنْسِيَنَّكَ الشَّيْطَانُ فَلَا تَتَّبِعْهُ بَعْدَ الذِّكْرِ مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ» (الانعام/ ۶۸) «هرگاه کسانی را دیدی که آیات ما را استهزا می کنند، از آنها روی بگردان تا به سخن دیگر پردازند و اگر شیطان از یاد تو ببرد، هرگز پس از یاد آمدن با این جمعیت ستمگر منشین.»

برخی معتقدند آیه شریفه به صراحت بیان می کند که پیامبر (ص) در احکام عملی مبتلا به نسیان می شود و بعضی از احکام الهی به خاطر نسیان، از آن حضرت سرزده است. پس از این باب نتیجه می گیرند وقتی پیامبر (ص) مبتلا به نسیان می شد، این نسیان برای انبیای دیگر به طریق اولی ثابت بوده است در این قسمت برخی از این نظریات را مطرح و سپس به نقد و بررسی آنها پرداخته میشود:

۱. زمخشری در ذیل آورده است: اگر شیطان شما را به واسطه وسوسه از حکم منهی عنه ما مشغول کرد و شما نهی ما را (که عدم مجالست با مسخره کنندگان آیات ما بود) فراموش کردی، بعد از یاد آمدن از آنها روی برگردان (زمخشری، ۱۴۰۷، ج ۳، ص ۱۶۴).

۲. قرطبی در تفسیر این چنین نوشته است: چون نسیان بر آن حضرت جایز بوده است. او این سخن را از ابن عربی نقل می کند. بعد برای تأیید قول فوق حدیثی را از صحیحین نقل می کند که؛ پیامبر (ص) فرمودند: من هم مانند شما یک بشر هستم، فراموش می کنم همانند شماها، پس هر وقتی که من فراموش کردم به یادم بیندازید (صحیح البخاری، کتاب الصلاة، باب «التوجه نحو القبلة»؛ صحیح المسلم، کتاب المساجد، باب «السهو فی الصلاة والسجود»).

سپس ایشان در ادامه آورده اند: یعنی کسانی قائل شدند که این خطاب به پیامبر (ص) است ولی حکم برای امت و به خاطر فرار از نسبت دادن نسیان به پیامبر (ص) است (قرطبی، ۱۳۶۴، ج ۷، ص ۱۲).

اما فخر رازی قول دیگر را ذکر کرده است؛ گفته شده سخن اصلاً خطاب به غیر پیامبر (ص) است؛ یعنی: «أذا رأيت أيها السامع الذين يخصوصون في آياتنا...» و در مورد ينسینك الشيطان نیز می نویسد: «يفيد أن التكليف ساقط عن الناس»؛ مردم در مورد

فراموشی حکم، مورد عقاب نخواهند بود. از گفتار فخر رازی معلوم می‌شود که می‌خواهد قضیه نسیان را در هر صورت به امت نسبت دهد (فخر رازی، ۱۴۲۰، ج ۱۳-۱۴، ص ۴۸)

آیت الله معرفت در پاسخ به نظر فخر رازی آورده است: اگر خطاب را به غیر پیامبر (ص) بدانیم معلوم می‌شود نسیان نیز متعلق به آن است و لازم نیست دوباره به آن تصریح کند. اگر خطاب برای پیامبر (ص) ولی مقصود امت باشد باز هم نسیان مربوط به آنها می‌شود که حکم اعراض به آنها تعلق گرفته است. در هر دو صورت معلوم می‌شود، که فخر رازی کنایه حکم را به امت رجوع می‌دهد. کما اینکه نظر امامیه نیز همین است که این آیات در حکم تعلیم و در صورت خطاب به پیامبر (ص) است؛ گرچه ممکن است مخاطب شخص پیامبر (ص) باشد، اما لحن آن خطاب عام است و دستور برای تمام مسلمانان، چون پیغمبر اکرم (ص) اصلاً با آنها نمی‌نشست و آنان را کاملاً می‌شناخت (معرفت، ۱۳۸۹، ص ۱۴۳).

اما اینکه مرحوم طبرسی گفته نوم و اغما از قبیل سهو و نسیان است و این نوع نسیان و سهو را جایز دانسته: مالم یؤد ذالک ألی أخلال بالعقل، (طبرسی، ۱۳۶۰، ج ۸، ص ۱۳۹). سخنی قابل تأمل است، چون خوابیدن هیچ زمان برای پیامبر (ع) نقص به شمار نمی‌رود و از کمالات آنها کاسته نمی‌شود، اما سهو و نسیان نوعی عیب محسوب می‌شود.

علامه طباطبایی می‌گوید: این آیه از باب (در به تو می‌گویم، دیوار تو بشنو) می‌باشد که خطاب به پیامبر (ص) است ولی حکم و مقصود از آن امت اسلام است بنا بر دو دلیل:

۱. در احکام الهی از آن حضرت (ص) ممکن نیست (چون فراموشی آن حضرت (ص) عیناً مانند مخالفت عملی باعث گمراهی سایرین می‌شود و دیگران به عمل آنان احتجاج می‌نمایند و از آن اتخاذ سند می‌کنند).

۲. علاوه بر این، شواهد دیگری نیز از قرآن داریم که روشن می‌کند، مقصود همانا امت اسلام است. می‌گوییم این آیه در مکه نازل شد و عدم همنشینی و روگردانی (از مسخره کنندگان به آیات الهی) را حکم می‌کند. به همین مضمون در مدینه نیز آیه ای نازل شده که همین حکم را یادآوری می‌کند: «اذا سمعتم... فلا تقعدوا...» (النساء/۱۴۰) این آیه همان حکم را می‌گوید که گوشزد مردم بکن تا در مجالس آنان شرکت نکنند (اینجا که

امکان ندارد یک حکم قطعی قبلی را که در مکه شنیده بود، مخالفت کرده باشد و خدا دوباره حکمی فرماید). پس معلوم می شود خطاب اینجا نیز پیامبر(ص) را شامل می شود، اما از باب (اسمعی یا جاره) مقصود همان تعلیم مسلمانان است (طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۷، ص ۲۰۰).

۲-۲-۲. مسائل خانوادگی

دو نمونه شبهات در رابطه با مسائل خانوادگی در ذیل آیات شریفه مطرح شدند که در ذیل به آنها اشاره می شود:

آیه اول:

«يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ تَبْتَغِي مَرْضَاتَ أَزْوَاجِكَ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ» (التحریم/ ۱)

«ای پیامبر، چرا چیزی را که خداوند حلال کرده است، به خاطر خشنود ساختن زنان بر خود حرام می کنی و خدا آمرزنده و مهربان است.»

در آیه شریفه خطاب است آمیخته با عتاب، که چرا آن جناب پاره‌ای از حلال‌های خدا را بر خود حرام کرده، ولی تصریح نکرده که آنچه حرام کرده چیست، و قصه چه بوده؟ چیزی که هست جمله "آیا خشنودی همسرانت را می خواهی؟" اشاره دارد بر اینکه آنچه آن جناب بر خود حرام کرده، عملی از اعمال حلال بوده، که رسول خدا (ص) آن را انجام می داده، و بعضی از همسرانش از آن عمل ناراضی بوده، آن جناب را در مضیقه قرار می دادند و اذیت می کرده‌اند، تا آن جناب ناگزیر شده سوگند بخورد که دیگر آن عمل را انجام ندهد.

این شبهه را آیت الله مصباح چنین بیان می کند: این یکی از حربه های تیز دشمنان اسلام است و معتقدند در امر تشریح دخالت کرده، حلال‌هایی را حرام می کرد تا اینکه آیه نازل شد که چرا این کارها را انجام می دهی (مصباح، ۱۳۷۹، ص ۱۸۸).

برای روشن شدن بحث ابتدا به شرح سبب نزول‌های وارد شده پرداخته می شود:

۱. پیامبر(ص) گاه که نزد زینب بنت جحش (یکی از همسرانش) می رفت زینب او را نگاه می داشت و از غسلی که تهیه کرده بود خدمت پیامبر(ص) می آورد. این سخن به

گوش عایشه رسید و بر او گران آمد، عایشه می گوید: من با حفصه (یکی دیگر از همسران پیامبر) قرار گذاشتیم که هر وقت پیامبر نزد یکی از ما آمد فوراً بگوییم آیا صمغ «مغافیر» خورده ای؟ (مغافیر، صمغی بود که یکی از درختان حجاز به نام عرفط تراوش می کرد و بوی نامناسبی داشت) پیامبر (ص) مقید بود که هرگز بوی نامناسبی از دهان یا لباسش شنیده نشود، بلکه به عکس اصرار داشت همیشه خوشبو و معطر باشد! به این ترتیب، روزی پیامبر نزد حفصه آمد و او این سخن را به پیامبر گفت. حضرت فرمود: من مغافیر نخورده ام؛ بلکه عسلی نزد زینب بنت جحش نوشیدم، و من سوگند یاد می کنم که دیگر از آن عسل نوشم (نکنند زنبور آن عسل روی گیاهی نامناسب و احتمالاً مغافیر نشسته باشد) (قمی مشهدی، ۱۳۶۸، ج ۱۳، ص ۳۲۴؛ ماوردی، بی تا ج ۶، ص ۳۸.۲)

۲. صاحب تفسیر کشاف می نویسد: سبب نزول این آیه این است: پیغمبر اکرم (ص) به خانه بعضی از همسران که می رفتند ماریه قبطیه، کنیز آن حضرت (ص) با ایشان بود، یک روز حضرت (ص) در خانه حفصه بودند و حفصه برای حاجتی از خانه بیرون رفت و حضرت (ص) ماریه را به حضور پذیرفتند. وقتی حفصه از این قضیه اطلاع یافت عصبانی شد و به پیغمبر اکرم خطاب کرد: «یا رسول الله، هذا یومی و فی داری و علی فراشی». پیامبر (ص) احساس خجالت کردند و گفتند: «فقد حرمت ماریه علی نفسی» و ادامه دادند که من پیش تو (ای حفصه) راز و سری را می گذارم که اگر کسی را بر این سرّ مطلع سازی، لعنت خدا و ملائکه و تمام مردم بر تو خواهد بود. فقالت: نعم، ماهو؟ فرمودند: بعد از من زمام امور مسلمین را ابوبکر به دست خواهد گرفت و بعد از آن پدرت عمر... حفصه نتوانست این راز را مخفی نگه دارد و به عایشه گفت. عایشه هم به پدرش ابوبکر خبر داد و ابوبکر پیش عمر آمد و به او گفت: دخترم عایشه از حفصه خبری را برای من آورده، اما من به قول عایشه وثوق ندارم. تو از حفصه پرس. عمر نیز از حفصه تصدیق گرفت (زمخشری، ۱۴۰۷، ج ۴، ص ۵۶۳).

۳. در منابع دیگر نیز آمده است که پیامبر به دلیل عتاب حفصه، ماریه را بر خود تحریم کرد (قمی، ۱۳۶۸، ج ۲، ص ۳۷۶).

فخر رازی در مورد خطاب می گوید: «الظاهر أن هذا الخطاب لیس بطریق العتاب

بل بطریق الشبیه علی أن ما صدر منه لم یکن کما ینبغی.» (فخر رازی، ۱۴۲۰، ج ۲۹، ص ۴۲) یا در رساله خود می گوید: «فلیس هذا عتاب ذنب و إنما هو عتاب تشریف.» (فخر رازی، ۱۴۰۹، ص ۱۱۲). وی در مورد تحریم می گوید: مقصود از این تحریم ممنوعیت و امتناع است که از بعضی چیزها بهره نبرد.

کسی که عقیده اش این باشد که این تحریم بعینه همانند حکم حلیت خداوند است، کافر می شود، چون حلال خداوند را کسی نمی تواند حرام کند ولو پیامبر(ص) باشد. پس وقتی صاحب این عقیده کافر می شود، چطور می شود این نسبت را به پیغمبر اکرم(ص) داد؟ پس معلوم می شود که نه عتاب بر ذنب و گناه است و نه حرمت جنبه تشریحی دارد.

علامه طبرسی می گوید: تحریم بعضی از همسران یا تحریم بعضی از لذتها (غیر از عقیده تشریح)، دارای اسباب باشد یا بدون علت، اصلاً قبیح ندارد و گناه شمرده نمی شود. چه برسد به اینکه به خاطر اذیت هایی که پیامبر(ص) از این زنان دید (که مورد عتاب پروردگار واقع شدند)، دست از بعضی لذتها بردارد(طبرسی، ۱۳۶۰، ج ۲۵، ص ۱۳۱). تقریباً مورد اتفاق همه این مفسران، گرچه این داستان به شکل های گوناگونی نقل شده است.^۱

علامه طباطبایی(ره) می فرماید: اولاً: خطاب با «یا ایها النبی» متوجه آن جناب شده بدان جهت که نبی است، یعنی دلالت دارد بر اینکه مسئله مورد عقاب یک مسئله شخصی است نه مسئله ای که جزء رسالتهای او برای مردم باشد. ثانیاً: تحریم در جمله «لم تحرم...» از جانب خداوند متعال نبوده و از طرف پیغمبر اکرم(ص) نیز تحریم به عنوان جعل حکم شرع نیست، بلکه از آیه بعدی (قد فرض الله لکم تحله ایمانکم) که در آن سخن از سوگند و گشودن آن است معلوم می شود که تحریم به وسیله سوگند بوده است. خاصیت سوگند نیز همین است که وقتی به ترک عملی متعلق شود آن را حرام می کند. پس حرمت ترک عمل به وسیله سوگند بوده نه اینکه برای خود تشریح کرده باشد. چون حتی پیغمبر(ص) نمی تواند حلال خدا را بر خود و یا مردم حرام کند. پس نه تحریم جعل حکم شرعی بوده و نه مسئله مبتلا به متعلق به مردم بوده است. لذا می گوئیم مسئله شخصی پیامبر(ص) بوده نه

قمی، ۱۳۶۳، ج ۲، ص ۳۷۶^۱

جزء رسالت‌های او (طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۱۹، ص ۵۵۲).

البته صاحب تفسیر نمونه در کتابش آورده است: بدون شک مرد بزرگی همچون پیغمبر اسلام (ص) تنها به خودش تعلق ندارد، بلکه به تمام جامعه اسلامی و عالم بشریت متعلق است، بنا بر این اگر در داخل خانه او توطئه‌هایی بر ضد وی، هر چند به ظاهر کوچک و ناچیز، انجام گیرد نباید به سادگی از کنار آن گذشت، حیثیت او نباید نعوذ باللّٰه بازیچه دست این و آن گردد، و اگر چنین برنامه‌ای پیش آید باید با قاطعیت با آن برخورد کرد. آیه مورد در حقیقت قاطعیتی است از سوی خداوند بزرگ در برابر چنین حادثه‌ای، و برای حفظ حیثیت پیامبرش. پس این تحریم، تحریم شرعی نبود، بلکه به طوری که از آیات بعد استفاده می‌شود؛ سوگندی از ناحیه پیامبر (ص) یاد شده بود و می‌دانیم که قسم خوردن بر ترک بعضی از مباحات گناهی ندارد. عتاب و سرزنش نیز نیست؛ بلکه نوعی دلسوزی و شفقت است. و عبارت (وَ اللّٰهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ). این عفو و رحمت نسبت به همسرانی است که موجبات آن حادثه را فراهم کردند که اگر راستی توبه کنند مشمول آن خواهند بود (مکارم شیرازی، ج ۲۴، صص ۲۷۴-۲۷۳).

بنابراین پیغمبر اکرم (ص) هیچ امر تشریحی حلال را بر خود حرام نکرده و عتاب نیز در حقیقت متوجه زنان آن حضرت (ص) است که باعث شدند حضرت به خاطر رضای آنها و اذیت‌هایی که بر آن حضرت (ص) روا داشتند، از چیزی بگذرد و قسم بخورد، که عنایت الهی شامل حال آن بزرگوار شد و آزادی اش را برگرداند و با این خطاب آن زنان را مورد عتاب قرار داد و نصرت و تأیید خود را در مورد پیغمبرش اثبات نمود.

آیه دوم:

«وَ إِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَ اتَّقِ اللَّهَ وَ تَخْفَى فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ وَ تَخْشَى النَّاسَ وَ اللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ فَلَمَّا قَضَى زَيْدٌ مِنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَا كَهَا لِكَيْ لَا يَكُونَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِي أَزْوَاجِ أَدْعِيَائِهِمْ إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرًا وَ كَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا» (الاحزاب/ ۳۷) «(به خاطر بیاور) زمانی را که به آن کس که خداوند به او نعمت داده بود و تو نیز به او نعمت داده بودی [به فرزند خوانده‌ات «زید»] می‌گفتی: «همسرت را نگاه‌دار و از خدا پرهیز!» (و پیوسته این امر را تکرار می‌کردی)؛ و در دل

چیزی را پنهان می‌داشتی که خداوند آن را آشکار می‌کند؛ و از مردم می‌ترسیدی در حالی که خداوند سزاوارتر است که از او بترسی! هنگامی که زید نیازش را از آن زن به سر آورد (و از او جدا شد)، ما او را به همسری تو درآوردیم تا مشکلی برای مؤمنان در ازدواج با همسران پسر خوانده‌هایشان - هنگامی که طلاق گیرند - نباشد؛ و فرمان خدا انجام شدنی است (و سنت غلط تحریم این زنان باید شکسته شود).

سیدمرتضی شبهه مطرح شده را چنین بیان می‌کند: آیا این عتاب به پیغمبر اکرم (ص) نیست؟ چیزی را که باید اظهار می‌نمود مخفی نگه داشت و موردی که مراقبت آن لازم نبود، پیغمبر (ص) مراقب آن بود (علم الهدی، ۱۳۷۷، ص ۵۸).

فخر رازی نیز می‌گوید: روایت شده است که پیامبر (ص) زینب بنت جحش را دید. بعد از اینکه او در ازدواج زید در آمده بود، پیامبر (ص) (العیاذ بالله) هوای زینب را کرد و هنگام طلاق زید، پیامبر (ص) اراده نکاح خود را با زینب مخفی نگه داشت، لذا خداوند متعال عتابش نمود. او سزاوارتر از همه است برای ترس (فخر رازی، ۱۴۰۹، ص ۱۰۰).

زمخشری می‌گوید: اگر شما بگویید: آنچه پیامبر (ص) مخفی نگه می‌داشت چه بود، خواهیم گفت: «تعلق قلبه بها» یعنی محبت حضرت (ص) به زینت بنت جحش. می‌گوید: بعد نکاح زینب با زید، پیغمبر (ص) وقتی زینب را دید، محبتش در دل پیامبر نشست و گفت: «سبحان الله مقلب القلوب»، در حالی که قبل از این پیامبر (ص) هیچ علاقه‌ای به زینب نداشت. زینب تسبیح حضرت را شنید و آن را به زید گفت. زید نیز برای طلاق زینب آماده شد (زمخشری، ۱۴۰۷، ج ۳، ص ۲۳۷).

دو سوال در ذیل آیه شریفه مطرح میشود؟ ۱: چه چیزی را در دل مخفی نگاه می‌داشت؟ ۲: این چه ترسی بود که پیامبر می‌ترسید و خدا آن را نمی‌پسندید؟

فخر رازی در پاسخ به چند نکته اشاره می‌کند که برخی از آنها اشاره می‌شود:

۱. در این آیه هیچ گونه سرزنشی متوجه پیامبر (ص) نیست، عتاب، عسیان و خطا و ذکر استغفار از سمت پیامبر (ص) هم در کار نیست. پس آیه دلالت بر عمل قبیح یا ترک اولی ندارد. ۲. خداوند فرموده: «من زینب را به عقد تو در می‌آورم تا مشکل و سختی در مورد ازدواج زوجه پسر خوانده برای مؤمنان به وجود نیاید، و نفرموده است: «انی فعلت

ذالک لاجل عشقک». پروردگار اراده نسخ رسومات جاهلیه را دارد که این هم یکی از آنهاست. ابتدای آن حکم نیز خود پیامبر(ص) و ترس حضرت از منافقان و طعنه‌های آنان بود (که نتیجتاً ضرر به دین می‌رساند). پیامبر(ص) خبر عقد خود را به خاطر این ترس مخفی نگاه داشت (فخر رازی، ۱۴۰۹، ص ۱۰۱).

علامه طباطبایی (ره) می‌گوید: در جمله مزبور ترس از مردم این نبود که آن جناب بابت جان خود می‌ترسید، بلکه ترس او راجع به خدا و مربوط به دین او و علت ترس نیز دو چیز بود: اول. مردم به خاطر ازدواج پیامبر (ص) با همسر پسرخوانده اش طعن بزنند و حضرت را سرزنش کنند، چون تا آن موقع در جزیره‌العرب چنین امری مرسوم نبود. دوم. ایمان مردم «تازه مؤمن» سست شود و به دین بدبین شوند که چرا پیامبر(ص) این کار را انجام داد.

ملاحظه میشود که این ترس ناپسند نیست تا مورد مواخذه قرار بگیرد در واقع ترس برای خدای سبحان و دین او بوده است. خداوند متعال با این عتاب پیامبر (ص) خود را امنیت داد؛ نظیر امیتی که در آیه ابلاغ وجود دارد^۱ پس با این مواخذه که از ظاهر آیه «و تخشی الناس» برداشت می‌شود، می‌خواهد آن جناب را نصرت و تأیید کند. دلالت بر نصرت و تأیید آن حضرت (ص) این است که در جمله بعدی می‌فرماید: «... و زوجنکها» معلوم می‌شود ازدواج با زینب از اراده و اختیار رسول (ص) خارج بود و این کار را خداوند کرده است. لذا همه احادیث دال بر عشق و نظر افتادن و غیرها مردود است. دلیل دوم هم این است که می‌فرماید: و کان امرالله مفعولاً؛ خداوند این امر را به خود نسبت داده و داستان ازدواج را کار خود دانسته است (طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۱۶، ص ۴۸۲).

بنابراین آنچه مخفی بوده، حکم و جوب این ازدواج بوده و این آیات تأیید پیامبر(ص) هستند و خداوند آیه با «زوجنکها» بر اراده و نیت منافقان و توطئه آنان که

^۱ «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ» (المائدة/۶۷)

محتمل بود، خط بطلان کشید.

در احادیث وارد شده نیز همین مطلب مورد صحت واقع می شود. امام رضاع) در جواب علی بن جحهم فرمود: خداوند متعال، نامهای زنان پیامبر را در دنیا و در آخرت به او اعلام کرد و فرمود: این زنان، مادران مؤمنان هستند. یکی از آنان، زینب بن جحش بود، که در آن زمان همسر زید بن حارثه بود. پیامبر نام این زن را آشکار نکرد تا بهانه به دست منافقان نیفتد و آنها نگویند که او به چشم زنی دوخته است که در خانه همسر خود است و او را به عنوان مادر مؤمنان می خواند. به هر روی پیامبر (ص) از گفتار منافقان اندیشه کرد و خداوند فرمود: «والله أحق أن تخشاه» (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۱۱، ص ۷۴؛ عروسی حویزی، ۱۴۱۵، ج ۴، ص ۲۸۱، ح ۱۲۹)

۲-۲-۳. مسائل سیاسی

«ما كان لِنَبِيِّ أَنْ يُكُونَ لَهُ أُسْرَى حَتَّى يُنْجِنَ فِي الْأَرْضِ تُرِيدُونَ عَرَضَ الدُّنْيَا وَاللَّهُ يُرِيدُ الْآخِرَةَ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ» (الأنفال/۶۷) «هیچ پیامبری حق ندارد اسیرانی (از دشمن) بگیرد تا کاملاً بر آنها پیروز گردد (و جای پای خود را در زمین محکم کند). شما متاع ناپایدار دنیا را می خواهید، (و مایلید اسیران بیشتری بگیرید و در برابر گرفتن فدیة آزاد کنید) ولی خداوند سرای دیگر را (برای شما) می خواهد و خداوند قادر و حکیم است.»
فخر رازی در ذیل آیه شریفه شبهه را در چند وجوه نقل می کند:

۱. «ما كان لِنَبِيِّ» صراحت دارد بر عدم گرفتن اسیر از طرف خداوند متعال. اما این نهی مورد نقض واقع شد و گرفتن اسرا ثابت است. اولاً: به دلیل آیه «يا أيها النبي قل لمن في أيديكم من الأسرى». ثانياً: به دلیل روایتی که بعد ذکر می کنیم. پس مخالفت امر مولی شد و این معصیت است.

۲. پیغمبر حکم به گرفتن فدیة کرد که این حکم معصیت بود بنابر دلیل (تریدون عرض الدنيا) و به دلیل «لولا كتاب من الله سبق لمسكم فيما أخذتم عذاب عظيم» که مفسران گفته اند مقصود از عرض «دنیا» و «اخذتم»، اخذ فدیة است.

۳. پیغمبر اکرم (ص) در جنگ بدر مأمور به قتل کفار بود: «فاضربوا فوق الاعناق». امر نیز ظهور در وجوب دارد. اما با گرفتن اسیر این واجب انجام نشد که خود معصیت است.

در این رابطه روایاتی با مضمون ذیل مطرح شده است، وقتی اسرای بدر را آوردند، ابوبکر پیشنهاد فدیة گرفتن را به پیغمبر اکرم (ص) داد و عمر پیشنهاد گردن زدن را. پیامبر (ص) مشورت ابوبکر را پسندید و تصمیم را بر عهده لشکریان و اصحاب خود گذاشت و فرمود: «أَنْ شَتِمْتُمْ قَتَلْتُمُوهُمْ وَأَنْ شَتِمْتُمْ فَادَيْتُمُوهُمْ، فَقَالُوا بَلْ نَأْخُذُ الْفِدَاءَ.» اصحاب همه تصمیم به اخذ فدیة گرفتند، که آیه نازل شد. عمر نزد پیامبر (ص) آمد و دید که حضرت با ابوبکر دارند گریه می کنند. علت را پرسید و حضرت فرمود: به خاطر گرفتن فدیة اصحاب، عذاب بر ما نازل می شد که قریب و نزدیک از این شجره بود و اشاره به آن درخت نزدیکی کرد و فرمود: اگر عذاب نازل می شد، به جز عمر و سعد بن معاذ یک نفر هم نجات نمی یافت (عروسی حویزی، ۱۴۱۵ق، ج ۲، ص ۱۶۷؛ قرطبی، ۱۳۶۴، ج ۸، ص ۴۵؛ فخررازی، ۱۴۲۰، ج ۱۵، صص ۵۰۷).

در سبب نزول آیه آمده است: این آیه در روز بدر نازل شد و عتابی بود از طرف خداوند برای اصحاب پیامبر (ص) و معنایش این است که برای شما سزاوار نیست امری را که برای پیامبر (ص) ممنوع شد (أخذ اسیر قبل ائخان)، شما آن را انجام دهید. پیامبر (ص) هیچ گاه در جنگها امر به اسیر گرفتن و نگهداشتن مردان نکردند و اصلاً اراده عرض دنیا و میل به متاع دنیا نکرد و این کار (گرفتن اسرا و فدیة بر آنها) را اکثریت جنگجویان انجام دادند. لذا عتاب و توبیخ متوجه کسی است که پیشنهاد گرفتن فدیة را نمود. این قول اکثر مفسران اهل سنت است و هو لا یصح ألا غیره (قرطبی، ۱۳۶۴، ج ۸، ص ۴۵).

همین جواب را علامه طبرسی چنین بیان می فرماید: این خطاب غیر از پیامبر (ص) برای مؤمنانی است که رغبت در گرفتن فدیة از اسرا در اول وقت داشتند و به خاطر رغبت در غنائم جنگی به حرب آمده بودند (طبرسی، ۱۳۶۰، ج ۱۰، ص ۲۶۰)

صاحب تفسیر کبیر به اشکالات فوق چنین پاسخ می دهد:

۱. آیه دلالت بر مشروعیت گرفتن اسیر دارد، اما به شرط سبق ائخان در زمین، و مقصود از ائخان قتل است به حدی که رعب بر دل‌های کفار چیره شود و آنها در برابر اسلام احساس ذلت کنند. چون در جنگ بدر افراد زیادی از کفار به قتل رسیدند، مسلمانان

گمان کردند که شرط (اٹخان در ارض) حاصل شد و با حصول شرط گرفتن اسیر ممنوعیت نداشت تا معصیت شود. و دلیل بر این سخن آیه ای از قرآن کریم است: «حتی اذا اٹختموهم فشدوا الوثاق فأما منا بعد أو أما فداء».

فخر رازی در پاسخ این سؤال که اگر جایزه بود و شرط حاصل شده بود چرا عقاب بر آن مترتب شد، می گوید: چون (اٹخان در ارض) یک ملاک معین نداشت، بلکه مقصود کثرت در قتل کفار و ایجاب رعب در کافران بود. این نیز مسئله ای اجتهادی بود، که تشخیص موضوع بر خود پیامبر(ص) و مسلمانان بوده و بنا بر ظن غالب آنها حصول شرط را محتمل شمردند. لذا اگر هم خطا باشد، می شود خطای اجتهادی است که در آن نص وجود نداشت، لذا عقاب از باب (حسانات الأبرار سیئات المقربین) بوده است.

۲. خطاب (فاضربوا الأعناق) اختصاص به پیامبر(ص) ندارد، بلکه شامل اصحاب هم می شود و این اصحاب بودند که مستقیماً اقدام به جنگ می کردند و پیامبر(ص) فرمانروایی می کرد. پس صحابه بودند که وقتی قتل را ترک کردند اقدام به گرفتن اسیر نمودند و چنین حکمی از سوی پیامبر(ص) صادر نگردید. پس اگر گناهی صادر شده از آنها صادر شده است و مورد عقاب نیز آنها هستند (فخر رازی، ۱۴۲۰، ج ۱۵، ص ۵۰۷).
علامه طباطبایی می فرماید:

۱. در این آیه هیچ عقابی بر فدیة گرفتن از اسرا دیده نمی شود و عتابی که در این آیه آمده، در مورد گرفتن خود اسیر است، چون می فرماید: «ما كان لنبی أن یکون له أسری». هیچ آیه دیگری و حتی روایتی هم نیامده که پیغمبر اکرم(ص) به لشکریان خود دستور گرفتن اسیر داده باشد. لذا عتاب متوجه کسانی است که اقدام به گرفتن اسیر کردند و روایاتی که عقاب را متوجه پیامبر(ص) کرده اند، مجعول و از دسیسه های دشمنان اسلام اند.
۲. آیه بعد نیز دلالت دارد که عتاب متوجه مؤمنان است نه پیامبر(ص). هیچ آدم عاقلی تردید ندارد که وقتی سخن از عذاب بزرگی به میان می آید، در مورد معصیت اصطلاحی یا معصیت های بزرگ است و این از ساحت پیامبر(ص) دور است. لذا عتاب متوجه غیر آن حضرت (ص) است (علامه طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۹، ص ۱۷۷).

بنابراین از پیامبر(ص) نه واجبی ترک شد، نه ترک اولی از آن حضرت (ص) سرزد.

در مورد «لولا کتاب من الله سبق» علامه طبرسی احتمالاتی را ذکر کرده است که قابل تأمل می‌باشند.^۱

۲-۲-۴. گناهان اخلاقی

عَبَسَ وَ تَوَلَّىٰ أَنْ جَاءَهُ الْأُغْمَىٰ وَ مَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهٗ يَزَكَّىٰ أَوْ يَذَّكَّرُ فَتَنْفَعَهُ الذِّكْرَىٰ أَمَّا مَنْ
اسْتَغْنَىٰ فَآنَتْ لَهُ تَصَدَّىٰ وَ مَا عَلَيْكَ إِلَّا يَزَكَّىٰ وَ أَمَّا مَنْ جَاءَكَ يَسْعَىٰ وَ هُوَ يَخْشَىٰ فَآنَتْ عَنْهُ
تَلَهَّىٰ (عبس/۸-۱) «چهره در هم کشید و روی بر تافت، از اینکه ناینیایی به سراغ او آمده
بود، تو چه می‌دانی شاید پاکی و تقوا پیشه کند، یا متذکر گردد و این تذکر به حال او
مفید باشد. اما آن کس که توانگر است، تو به او روی می‌آوری، در حالی که اگر او خود
را پاک نسازد، چیزی بر تو نیست! اما کسی که به سراغ تو می‌آید و کوشش می‌کند، و از
خدا ترسان است، تو از او غافل می‌شوی!»

بعضی از مفسرین گفته‌اند: آیات در باره عبد الله بن ام مکتوم نازل شده و او عبد الله
بن شریح بن مالک بن ربیع فهری از بنی عامر بن لوی است. و این در وقتی بود که او آمد
خدمت رسول خدا (ص) در حالی که آن حضرت با عتبۀ بن ربیع و ابو جهل بن هشام و
عبّاس بن عبد المطلب، و ابی و امیۀ پسران خلف مشغول صحبت بود و آنها را بسوی خدا
می‌خواند و امید مسلمان شدن آنها را داشت.

پس ابن مکتوم گفت ای پیامبر خدا بخوان برای من و از آنچه خدا به تو آموخته بمن
بیاموز پس شروع کرد بصدا زدن پیغمبر (ص) و مکرر آن حضرت را فرا خواند و
نمیدانست که آن حضرت اشتغال دارد و با دیگری مشغول صحبت است تا آثار کراهت در
صورت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برای قطع کلامش ظاهر و آشکار شد و در خاطر
خود گفت که این بزرگان قریش خواهند گفت که ناینیایان و برده گان پیروی او را
نموده‌اند. پس از آن ناینیایان اعراض نموده و بآن مردمی که با آنها مکالمه میکرد توجه نمود.
پس آیات مزبور نازل شد و بعد از این جریان هر وقت پیامبر او را میدید باو میفرمود مرحبا
بکسی که خداوند مرا بسبب او توبیخ فرمود (طبرسی، ۱۳۶۰، ج ۲۶، ص ۳۰۲).

طبق این روایت برخی از این آیه به عبوس بودن پیامبر (ص) بداشت کردند آن

حضرت به خاطر توجه به افراد ثروتمند (ولو مشرک هم بودند)، از افراد کم درآمد مؤمن روی برگرداند و به آنها توجهی نکرد. از این رو عتاب الاهی واقع شده است. پس کسی که با رفتار خویش، عتاب خداوند را به دنبال دارد، چگونه برای دیگران الگو و نمونه عمل قرار می‌گیرد؟

بعضی مفسران اهل سنت این شبهه را، پذیرفته‌اند و روایاتی را نیز ذکر کرده‌اند. طبری می‌گوید که مقصود در این آیات ابن ام مکتوم است و از عایشه، ابن عباس، مجاهد، قتاده و... روایاتی را ذکر می‌کند که: روزی پیامبر(ص) با بزرگان کفار و مشرکان نشسته بودند و می‌خواستند آنها ایمان بیاورند، در میان صحبت حضرت، شخصی نابینا وارد مجلس شد و مطلبی را در مورد آیه ای از قرآن پرسید و بر این عمل خود اصرار می‌کرد و باعث قطع شدن کلام پیغمبر(ص) شد. حضرت ناراحت شد و از او روی گردانید و قیافه ای گرفت و دیگر اعتنایی به او نکرد. آن گاه این آیات نازل شد و پیغمبر اکرم(ص) را مورد عتاب قرار داد(طبری، ۱۴۱۲، ج ۳۰، ص ۳۴؛ سیوطی، ۱۴۰۴، ج ۶، ص ۳۱۴).

فخر رازی می‌گوید: عمل این شخص قابل تنبیه بود و باید تأدیب می‌شد. چون هر چند نابینا بود و نمی‌دید اما می‌شنید که پیغمبر(ص) در حال گفت و گوست و می‌بایست ساکت می‌نشست و چون رعایت نکرد، بر پیامبر(ص) بود که او را ادب کند. و حضرت با اعراض او را ادب کرد. اما از آنجا که این عمل پیامبر(ص) موهم تقدیم اغنیاء بر فقر است و این برای شخصیت رسول اکرم(ص) سزاوار نیست، لذا اگر مقصود از ضمیر «عبس» پیامبر(ص) باشد، ترک اولی می‌شود نه گناهی که منافات با عصمت داشته باشد(فخر رازی، ۱۴۲۰، ج ۳۱، ص ۵۴).

اما در رساله عصمة الانبیاء می‌گوید: ما قبول نداریم که این خطاب متوجه پیامبر(ص) باشد و اخبار وارده نیز خیر واحد هستند و در این مورد قابل پذیرش نیستند، چون با اموری معارض هستند: ۱. صفت عبوسیت نمی‌تواند از اوصاف پیامبر(ص) باشد، زیرا نه قرآن از آن سخن گفته و نه دشمنان به آن اشاره دارند. ۲. توجه به اغنیاء و عدم توجه به تهی‌دستان نیز با شأنیت پیامبر(ص) سنخیتی ندارد(فخر رازی، ۱۴۰۹، ص ۱۰۸).

سید مرتضی علم الهدی گوید: در ظاهر آیه دلالتی نیست بر اینکه مقصود پیامبر(ص)

باشد. بلکه آن صرفاً خبر است و تصریح نکرده که مقصود کیست و در آن آیه چیزیست که دلالت میکند بر اینکه مقصود و مراد غیر پیامبر است. زیرا عبوس بودن از صفات پیامبر (ص) با دشمنانی که جدای از اسلام هستند نیست تا چه رسد بمؤمنین ارشاد شده آن گاه توصیف نمود به اینکه او توجّه و التفات بتوانگرها و اعراض و تنفّر از مستمندان دارند که هیچ شباهت باخلاق کریمه آن حضرت ندارد. و مؤید این قول گفته خدای سبحانست در وصف آن حضرت که فرمود (وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ) (القلم/۴) «بدرستی که هر آینه دارای خلق و خوی بزرگی هستی» و قول او (لَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظًا لَّانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ) و اگر تو بد اخلاق و سخت دل باشی مردم از اطراف تو پراکنده میشوند. پس ظاهر اینکه مراد از قول خدای سبحان (عَبَسَ وَ تَوَلَّى) غیر از پیامبر صلی الله علیه و آله است (علم الهدی، ۱۳۷۷، ص ۱۱۹).

از حضرت صادق (ع) روایت شده که آن در مردی از بنی امیه که در خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله نشسته بود و ابن ام مکتوب آمد و در کنار او نشست و چون او را دید فاصله گرفت از او و خود را جمع کرد و روی ترش نمود و از او روی گردانید پس خداوند سبحان این را حکایت نمود و بر او ناروا داشت (بحرانی، ۱۴۱۶ق، ج ۵، ص ۵۸۳).
علاوه بر استدلال‌های فوق، در تفسیر المیزان نیز آمده است: خداوند متعال صراحتاً به حضرت فرموده که اعتنایی به زرق و برق زندگی دنیا نکند (الحجر/۸۸). پس چگونه آن حضرت از حکم پروردگار سرباز می‌زند؟

علاوه بر این، عمل مذکور چیزی است که عقل به زشتی آن حکم می‌کند و هر عاقلی از آن متنفر است؛ چه رسد به خاتم النبی (ص). و چنین قبح عقلی احتیاج به نهی لفظی ندارد، چون هر عاقلی تشخیص می‌دهد که دارایی و ثروت وجه ملاک فضیلت نیست. پس معلوم می‌شود طبق روایات رسیده، مورد عتاب شخصی از قریش بوده که این عمل را انجام داده است (طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۵، ص ۵۸۳).

نتیجه گیری

طبق نتایج بدست آمده؛ عصمت چه بصورت ملکه، لطف و یا علم باشد؛ حقیقت آن بینش و آگاهی کامل از زشتی‌ها و زیبایی‌هاست که اثر و نتیجه آن مصونیت از هر نوع لغزش و خطا می‌باشد. البته این موهبتی الهی است که با استقامت در دین، فطرت و عقل نصیب آدمی (انسان کامل) می‌گردد. دلایل متعدد نقلی و عقلی اثبات میکنند که پیامبر(ص) دارای مقام عصمت بوده است و دامنه و گستره این عصمت نه تنها در حوزه دریافت، ابلاغ و عمل به دستورات وحی و حوزه رسالت می‌باشد؛ بلکه حضرت در مسائل اخلاق فردی و رفتاری با همسران و اعضای خانواده نیز عاری از خطا و اشتباه بوده است. همان گونه که در قرآن کریم به صراحت آمده است پیامبر(ص) از روی هوی و هوس سخن نمی‌گوید و تمام اعمال و افکار و رفتار ایشان بر اساس منطق صحیح وحی است. و شیطان در وجود حضرت در تمام مراحل زندگی روزنه رخنه و نفوذ نداشته است

طبق نتایج این پژوهش بر اساس آیات قرآن کریم ساحت وجودی پیامبر قبل از رسیدن به نبوت و بعد از نبوت از گناه و خطا عاری می‌باشد. شبهاتی که برخی از مفسران ذیل آیات قرآن کریم مطرح کردند نیز ناشی از برداشت نادرست از واژگان قرآنی، درک ناقص مفاهیم و آشنایی نداشتن با اصل سبب نزول و شأن نزول آیات شریفه قرآن کریم است که به سبب برداشت ظاهری از برخی از واژگان همچون ذنب، استغفار، مغفرت و بخشش خداوند تصور شده است که خداوند متعال پیامبر(ص) را بواسطه گناه، خطا یا نسیان مورد مواخذه قرار داده است. از طرف دیگر خطاب بسیاری از آیات در مرحله نزول حضرت رسول(ص) است اما در حقیقت امر فرد یا گروه مواخذه شونده ایشان نمی‌باشد؛ بلکه حضرت از جهت مأمور بودن ابلاغ مورد خطاب قرار گرفته است که اگر مفسران و اندیشمندان به این اصل علوم قرآنی دقت کنند بسیاری شبهات در مسائل مختلف خود به خود حل و محلی از اعتبار نخواهند داشت.

فهرست منابع

- قرآن کریم، مترجم: محمد مهدی فولادوند.
۱. ابن منظور، محمد بن مكرم، (۱۴۱۴ق) لسان العرب، بيروت: دار صادر، اول.
 ۲. آلوسی سید محمود، (۱۴۱۵ق) روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، بيروت: دار الکتب العلمیه، اول.
 ۳. بحرانی، هاشم بن سلیمان، (۱۴۱۶) البرهان فی تفسیر القرآن، تهران: بنیاد بعثت، اول.
 ۴. جوادی آملی، عبدالله، (۱۳۹۶) وحی و نبوت، تهران: الاسراء، اول.
 ۵. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، (۱۴۱۲) مفردات ألفاظ القرآن، بيروت: دارالقلم، اول.
 ۶. زمخشری محمود، (۱۴۰۷) الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، بيروت: دار الکتب العربی، سوم.
 ۷. سیوطی، جلال الدین، (۱۴۰۴ق) الدر المنثور فی تفسیر المأثور. قم: کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی.
 ۸. شهید ثانی، محمد بن نعمان، (۱۴۲۲) المصنفات، قم: مکتب الاعلام الاسلامی حوزه العلمیه قم.
 ۹. طباطبائی، محمدحسین، (۱۳۷۴) المیزان فی تفسیر القرآن. مترجم: محمدباقر موسوی همدانی. قم: دفترانتشارات اسلامی جامعه ی مدرسین حوزه علمیه قم. چاپ پنجم.
 ۱۰. طبرسی، فضل بن حسن، ۱۳۶۰مجمع البیان فی تفسیر القرآن، مترجم: گروه مترجمان، تهران: انتشارات فراهانی، چاپ اول.
 ۱۱. طبری ابو جعفر محمد بن جریر، (۱۴۱۲) جامع البیان فی تفسیر القرآن، بيروت: دار المعرفه، اول.
 ۱۲. طریحی، فخر الدین، (۱۳۷۵) مجمع البحرين، تهران: مکتبه المرتضویه، سوم.
 ۱۳. طوسی، محمد بن حسن، (بی تا) التبیان فی تفسیر القرآن، بيروت: دار احیاء التراث العربی، اول.
 ۱۴. ----- (۱۴۱۴ق) رسائل العشر، قم: موسسه نشر اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، اول.
 ۱۵. عروسی حویزی عبد علی بن جمعه، (۱۴۱۵ق) تفسیر نور الثقلین، قم: انتشارات اسماعیلیان، چهارم.
 ۱۶. علم الهدی، علی بن الحسین، (۱۳۷۷) تنزیه الانبیاء: پژوهشی قرآنی درباره عصمت پیامبران و

- امامان علیهم السلام، مترجم: امیر سلمانی رحیمی، مشهد: آستان قدس رضوی، اول.
۱۷. فاضل مقداد، جمال الدین مقداد بن عبدالله، (۱۴۰۵ق) ارشاد الطالبین الی نهج المسترشدين، مکتبه آیت الله مرعشی.
۱۸. فخر رازی، محمد بن عمر، (۱۴۲۰ق) مفاتیح الغیب، بیروت: دار احیاء التراث العربی، سوم.
۱۹. ----- (۱۴۰۹) عصمه الانبیاء، بیروت: دارالکتاب العلمیه، دوم.
۲۰. فراستخواه، مقصود، دین و جامعه، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۷۷، اول.
۲۱. فراهیدی، خلیل بن احمد، (۱۴۰۹ق) کتاب العین، قم: مؤسسه دار الهجرة، دوم.
۲۲. قرطبی، محمد بن احمد، (۱۳۶۴) الجامع لأحكام القرآن، تهران: انتشارات ناصر خسرو، اول.
۲۳. قمی مشهدی محمد بن محمدرضا، (۱۳۶۸) تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد اسلامی، اول.
۲۴. قمی، علی بن ابراهیم، (۱۳۶۳) تفسیر القمی، قم: دارالکتاب، سوم.
۲۵. ماوردی، علی بن محمد، (بی تا) النکت و العیون، بیروت: دار الکتب العلمیه، اول
۲۶. مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی، (۱۴۰۳) بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، بیروت: دار احیاء التراث العربی، دوم
۲۷. مصباح یزدی، محمد تقی، (۱۳۷۹) راهنما شناسی، قم: موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی(ره).
۲۸. ----- (۱۳۷۹) دلایل عصمت انبیاء، قم: موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی(ره).
۲۹. معرفت، محمد هادی، (۱۳۸۹) تنزیة الأنبياء، تهران: مبین اندیشه، اول.
۳۰. مکارم شیرازی، ناصر، (۱۳۷۴) تفسیر نمونه. تهران: دار الکتب الإسلامیه، چاپ اول.
۳۱. نسفی، عبد الله بن احمد، (۱۴۱۶) مدارک التنزیل و حقایق التاویل، بیروت: دار النفاثس، اول.

